جلسه 87- 1329

**چهار‌شنبه - 12/03/۹5**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

محقق نائینی استدلال کرده است بر عدم جریان استصحاب در موارد شک در مقتضی به اینکه هر چند لاتنقض الیقین بالشک نقض در آن تعلق می گیرد به یقین، واراده متیقن از لفظ یقین از اغلاط است، ولکن نقض تعلق می گیرد به یقین بما هو مقتض للجری العملی علی وفق المتیقن.

اینکه راجع به لفظ یقین تعبیر می شود لاتنقض الیقین ولی راجع به لفظ علم و قطع تعبیر نمی شود لاتنقض العلم یا لاتنقض القطع، نکته اش همین است که در یقین اشراب شده حیث اقتضاء جری عملی بر وفق متیقن، و این در مواردی صادق است که متیقن اقتضاء بقاء داشته باشد، در مواردی که متیقن اقتضاء بقاء ندارد تعبیر نمی کنند نقض الیقین بالشک، ازدواجی که نمی دانیم یک روزه بود یا یکساله بعد از گذشت یک روز نمی گویند انتقض الیقین بالشک، از اول ما به بیش از یک روز یقین نداشتیم، یا در موارد علم به اینکه زوجیت یک روزه بوده است بعد از گذشت آن روز انتقض الیقین بالزوجیة بالیقین بعدمها، در موارد شک در رافع است که متیقن چون اقتضاء بقاء دارد پس اقتضاء جری عملی دارد یقین به او نسبت به اینکه هم آثار حدوث را بار کنیم و هم آثار بقاء را لولا الرافع، ولذا اگر شک در را

این فرمایش ناتمام است، اگر ما در استصحاب حیث حدوث و بقاء را در متعلق الغاء کنیم کاملا عرفی است انتقض الیقین بالشک، اگر ما حدوث وبقاء را در متعلق یقین و شک لحاظ بکنیم بله باید مسامحه بکنیم در صدق نقض الیقین بالشک، اما اگر الغاء بکنیم حیث حدوث وبقاء را، صدق می کند یقین ما با شک گسسته شده.

 بله به دقت حتی عرفیه یقین به حدوث تعلق گرفته است و شک به بقاء، چه در موارد شک در رافع و چه در موارد شک در مقتضی، چه فرق می کند بین این مثال که نمی دانیم چراغ نفتش چه مقدار بود یا نمی دانیم باد شعله او را خاموش کرد یا نه.

شاهدش این است که اگر بدانیم شعله این چراغ بعد از یک ساعت با باد خاموش خواهد شد، از اول ما یقین داریم به روشنی این چراغ در یک ساعت نه بیشتر، بعد از آن یقین داریم که باد روشنائی آن را خاموش خواهد کرد، به دقت عرفیه یقین به روشنائی یک ساعت تعلق گرفته بود و ما شک داشتیم در روشنائی بیش از یک ساعت یا یقین داشتیم به عدم روشنائی نسبت به مازاد بر یک ساعت، به دقت عرفیه اگر حساب کنیم انتقاض الیقین بالشک صادق نیست، ولکن چون حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکردیم در خطاب استصحاب، عرفا ولو با نظر مسامحی صدق کرد انتقاض الیقین بالشک، بلافرق بین موارد الشک فی المقتضی و الشک فی الرافع.

و اینکه محقق نائینی فرموده است که در یقین اشراب شده اقتضاء جری عملی بخلاف علم و قطع، روی این حساب می گویند نقض الیقین بالشک، ما که نفهمیدیم در معنای یقین ثبات اشراب شده، یَقِنَ الماء أی ثبت و استکان آرامش پیدا کرد، یقین یعنی ثبات، ثبات شخص روی یک مطلب می شود یقین، اینکه اقتضاء جری عملی در مفهوم یقین اشراب شده یعنی چه، علت اینکه در مورد یقین می گویند نقض ولی در مورد علم و قطع نمی گویند ظاهرا نکته اش همین ثباتی است که در یقین اشراب شده، استحکام و ابرامی است که در یقین اشراب شده است، روی این لحاظ می گویند نقض الیقین بالشک.

وان شئت قلت: ایها المحقق النائینی! در موارد قاعده یقین که نقض الیقین بالشک صادق هست روی چه حساب صادق است، بلااشکال صادق است که من یقین داشتم به حدوث وضوء الآن شک دارم در همان حدوث وضوء، یقینم با این شک گسسته شده است، خوب اینجا که بحث شک در رافع نیست، آن یقین به حدوث گسسته شده است با این شک در حدوث، در استصحاب وقتی حیث حدوث وبقاء را لحاظ نکردیم شبیه مورد قاعده یقین شد، یقینم به روشنائی این چراغ گسسته شد با شک در آن، این با این مسامحه عرفیه صادق است، واگر مسامحه عرفیه نبود در موارد شک در رافع هم صادق نبود نقض الیقین بالشک، چون متعلق یقین حدوث است متعلق شک بقاء است.

در منتقی الاصول موافقت کرده اند با مرحوم نائینی، آنجا هم مطرح کرده اند که نقض الیقین بالشک صدقش بخاطر این است که یقین طریق است به متیقن و در موارد شک در مقتضی صدق نمی کند انتقاض الیقین بالشک، چون یقین در لاتنقض الیقین بالشک بما هو طریق الی المتیقن لحاظ می شود نه بما هو صفة نفسانیة، ولذا اگر متیقن ابرام داشت ابرامش به یقین هم سرایت می کند، اگر متیقن ابرام نداشت ومقتضی اش قاصر بود، یقین هم ابرام پیدا نمی کند تا به لحاظ او بگویند لاتنقض الیقین بالشک.

مگر ما بگوئیم رکن استصحاب یقین سابق است به ذات شئ، اینجا چون حیث حدوث را ما در نظر نگرفتیم گفتیم یقین سابق به ذات طهارت مثلا یا یقین سابق به ذات روشنائی چراغ، خوب صدق می کند که با شک لاحق در طهارت یا در روشنائی چراغ آن یقین سابق گسسته شده است، اما در منتقی الاصول گفته اند رکن استصحاب که یقین سابق نیست، بلکه یقین فعلی است به حدوث، ولذا اگر من همزمان یقین پیدا کنم به حدوث طهارت در دیروز و شک کنم در بقاء طهارت در امروز، ارکان استصحاب تمام است، لازم نیست دیروز یقین داشته باشم به طهارت، بلکه مقارن با شک در بقاء طهارت یقین به حدوث طهارت در دیروز داشته باشم ارکان استصحاب تمام است، یقین به حدوث که رکن استصحاب است هیچگاه با شک در بقاء نقض نمی شود بلکه همزمان با هم مجتمعا موجودند، ما علت اینکه گفتیم لاتنقض الیقین بالشک متیقن را و ابرام متیقن را حساب کردیم که این متیقن یک حدوثی داشت و یک اقتضاء بقائی داشت، به برکت ابرام متیقن در موارد شک در رافع آمدیم اسناد دادیم نقض را به یقین، والا یقین به حدوث و شک در بقاء که همزمان با هم جمع می شوند، معنا ندارد که احدهما ناقض دیگری باشد.

انصافا این مطالب هم ناتمام است، آقا شما خلاف مفاد دلیل استصحاب دارید سخن می گوئید، خود صحیحه ثاینه گفت انک کنت علی یقین من طهارتک، کنت گفت که یقین سابق را به طهارت مطرح کرد، حالا رکن استصحاب را ما فهمیدیم متوقف نیست بر سبق زمانی یقین به حدوث، آن بحث دیگری است، الغاء خصوصیت کردیم و امثال ذلک، اما ظهور عرفی انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت شامل موردی نمی شود که یقین به حدوث همزمان با شک در بقاء بود، چون فرض کرد کنت علی یقین من طهارتک، سابقا یقین به طهارت داشتی، وبه آن لحاظ گفت یقین سابق را به طهارت گسسته نکن با شک لاحق در طهارت و این کاملا عرفی است.

بلکه اگر تصریح هم می کرد کما هو الظاهر من الصحیحة الاولی به یقین فعلی به حدوث وضوء، انه علی یقین من وضوئه، الآن یقین دارد به حدوث وضوئش در یک ساعت قبل، باز ظاهر این روایت این است که اطلاق شده کلمه نقض بر آن ولو به مسامحه عرفیه، یقینت را به حدوث وضوء گسسته نکن با شک در بقاء وضوء، حالا بالمسامحة العرفیة اطلاق شد کلمه نقض و لکن نکته و مصحح اطلاق کلمه نقض به نظر عرفی ابرام خود یقین است، ظاهر عرفی این است، گسسته نکن یقین را با شک این را به لحاظ خود یقین گفته اند، خود یقین یک حیث ابرام و استحکامی دارد، که با بحثهای گذشته این مطلب روشن شد.

ولذا این تقریب اختصاص استصحاب به موارد شک در رافع که اصلش از محقق نائینی است و در منتقی الاصول از ایشان تبعیت کرده اند تمام نیست، وعمده اشکال ما به این تقریب این است که نقض الیقین بالشک همانطور که خود محقق نائینی گفت به لحاظ یقین سابق است، و این وجهی ندارد که ایشان حیث اقتضاء جری عملی را مطرح می کند، برفرض حیث اقتضاء جری عملی منشأ اطلاق نقض الیقین بالشک بشود، خوب ما وقتی حیث حدوث را ندیدیم در یقین بلکه یقین را به ذات طهارت دیدیم در صحیحه ثانیه زراره، عرف می گوید یقین به ذات طهارت اقتضاء جری عملی بر وفق خودش داشت، دیگر حیث حدوث را که ندیدیم که فرق بگذاریم بین حدوث و بقاء، یقین به طهارت اقتضاء جری عملی داشت بر طبق خودش، ما به لحاظ اینکه این اقتضاء جری عملی داشت که بر وفق یقین حرکت کنیم می گوید نقض نکن این یقین را با شک.

و عجیب است که در برخی از کلمات محقق نائینی این مطلب استشمام می شود که متعلق نقض را خود یقین قرار نمی دهند بلکه جری عملی قرار می دهند، لاتنقض اقتضاء الجری العملی للیقین بالشک، این دیگر خیلی عجیب است، آقا لا تنقض خورده به یقین، بله نقض عملی یقین نکن یعنی جری عملی بکن بر وفق یقین، لاتنقض عملا الیقین بالشک خود اینکه نقض عملی نکن یعنی جری عملی بکن، نه اینکه متعلق نقض اقتضاء الجری العملی وفق الیقین باشد، تا بعد بگوئید که خوب در موارد شک در مقتضی که اقتضاء جری عملی نسبت به بقاء ما نداریم، این مطالب درست نیست.

ما بعد از اینکه حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکردیم در دلیل استصحاب، عرف صادق می کند نقض الیقین بالشک را، انتقاض الزوجیة الموقته صادق نیست با انقضاء مدت، آن بحث دیگری است ما منکر آن نیستیم، اما وقتی شما حیث حدوث وبقاء را لحاظ نکنید هیچ فرقی نمی کند چه شک در مقتضی و چه شک در رافع با این نظر مسامحی عرفی صدق می کند که یقین با شک گسسته شد، یقین به زوجیت با شک گسسته شد، یا یقین به زوجیت با ارتفاع آن گسسته شد، این به نظر مسامحی صادق است و این مقتضای مقتضای ظهور عرفی دلیل استصحاب است.

ولذا این تقریب تمام نیست.

تقریب دگیر از محقق همدانی است، ایشان فرمود ملاک در صدق نقض الیقین بالشک بعد از اینکه نقض یعنی بازکردن گره و یا به تعبیر دیگر جدا کردن اجزاء شئ واحد، پس نقض الیقین بالشک صدقش به این است که یقین یک وجود فعلی دارد، یقین به طهارت، و یک وجود تقدیری دارد، یقین به بقاء طهارت، یقین به بقاء طهارت وجود فعلی ندارد در موارد استصحاب، ما یقین فعلی نداریم به بقاء طهارت، اما برای اینکه صدق کند نقض الیقین بالشک شارع فرض کرده است وجود یقین را به بقاء طهارت، و این وجود فرضی و تقدیری به بقاء، مصحح این است که شارع می گوید لاتنقض الیقین، یعنی أجزاء یقین را از هم پراکنده نکن از هم نپاشان، یعنی یقین وجدانی به حدوث و یقین تقدیری و فرضی به بقاء را دو جزء یقین حساب کرد گفت اجزاء یقین را از هم نپاشان و گسسته نکن، والا وجهی ندارد برای صدق نقض الیقین بالشک.

و این یقین تقدیری به بقاء در مواردی است که متیقن اقتضاء بقاء داشته باشد، والا اگر متیقن اقتضاء بقاء ندارد مصحح ندارد که شارع فرض کند یقین به حدوث طهارت یقین به بقاء آن است فرضا و تقدیرا، در موارد شک در رافع این مصحح دارد، چون مقتضی دارد متیقن برای بقاء کانه یقین مقتضی دارد برای یقاء، چون متیقن مقتضی بقاء دارد کانه یقین مقتضی بقاء دارد، در موارد قصور مقتضی که این بیان نمی آید. ولذا اختصاص پیدا می کند لاتنقض الیقین بالشک به موارد شک در رافع.

انصافا این مطلب هم ناتمام است، هر چند صاحب کفایه در حاشیه رسائل این وجه را ذکر کرده، ولی خودش هم اشکال کرده و اشکالش هم وارد است، بعید است از ذهن عرف که مصحح نقض الیقین بالشک یقین تقدیری به بقاء باشد، آقا شما در موارد قاعده یقین چی می گوئید، آنجا چرا اگر بگویند لاتنقض الیقین بالشک یا بگویند انتقضَ الیقین بالشک آنجا چطور توجیه می کنید؟ خوب یقین داشتیم به حدوث وضوء شک کردیم در حدوث وضوء، چرا می گویند انتقض الیقین بالشک لاتنقض الیقین بالشکف ظاهرش این است که چون یقین امر مبرم و مستحکمی است کانه یک شئ بافته به هم هست در استحکام و ابرام، می گوید این یقین را گسسته نکن با شک، اینکه ما برای یقین به بقاء یک وجود تقدیری فرض کنیم اینها خارج است از ذهن عرف.

وبالوجدان العرفی وقتی شما حیث حدوث و بقاء را لحاظ نکردید در استصحاب، یقین به ذات شئ ولو در همان شک در مقتضی مثل یقین به روشنائی چراغ، می گوید گسسته نکن یقین به روشنائی چراغ را با شک در آن.

ولذا این فرمایش محقق همدانی هم تمام نیست.

آقای سیستانی یک جواب دیگری داده اند از محقق همدانی، فرموده اند شما فرمایشتان فی حد ذاته متین است، اما در جائی مصحح اطلاق کلمه نقض وجود تقدیری منقوض است که وجود اعتباری نداشته باشد، ایشان می گوید جاهایی هست وجود وجدانی و حقیقی ندارد منقوض، در مثل حبل وجدانا أجزاء منقوض موجود است، می گوید پراکنده نکن أجزاء حبل را، خوب أجزاء آن تحقیقا موجود است، آن هیچ، در مثل انتقض الطهارة بالحدث، خوب بقاء طهارت بعد از حدث که وجود تحقیقی ندارد، وجود اعتباری هم ندارد، شارع که اعتبار نکرده است طهارت را بعد الحدث، تنها مصحح اطلاق نقض وجود تقدیری طهارت است، وجود تقدیری یعنی مقتضی بقاء داشت که لولا الرافع لکان باقیا، این مصححِ الطهارة تنقض الحدث است یا الطلاق تنقض الزوجیة است در جائی که زوجیت اقتضاء بقاء دارد لولا الرافع، بله وجود تقدیری در موارد شک در مقتضی نیست.

اما یک وجود اعتباری داریم او مقدم است بر وجود تقدیری، وجود اعتباری چون وجود است منتهی در عالم اعتبار، او مقدم هست بر فرض و تخیل که واقعیتی ندارد، ولذا تا بتوانیم در دلیل استصحاب لاتنقض الیقین بالشک را معنا کنیم به نحوی که وجود اعتباری پیدا کند یقین به بقاء، این مقدم است بر اینکه ما جوری معنا کنیم که وجود فرضی پیدا کند، اگر بتوانیم بگوئیم ما یک یقین وجدانی به حدوث داریم، شارع این یقین وجدانی به حدوث را اعتبار کرده است یقین به بقاء، این یقین دو جزء پیدا می کند: یک جزء وجدانی و هو الیقین بالحدوث، دوم جزء اعتباری و هو کونه یقینا بالبقاء، آنوقت شارع به این لحاظ می گوید أجزاء این یقین را متشتت نکن متفسخ نکن از هم جدا نکن.

بعد ایشان فرموده است اتفاقا کلمه لاتنقض الیقین بالشک قرینه دارد بر این وجود اعتباری یقین به بقاء، کدام قرینه؟ می گوید خود کلمه نقض. اگر شارع اعتبار نمی کرد که یقین به حدوث یقین به بقاء هست خوب مصحح نداشت صدق نقض، چون یقین أجزاء نداشت تا آن أجزاء را متشتت کنیم از هم، یک یقین به حدوث بیشتر نبود و او سر جای خودش هست، بجای اینکه بگوید اعتبرت الیقین بالحدوث یقینا بالبقاء لازم آن را گفت که کلمه نقض است، ایشان مثال می زند که دیدید شاعر می گوید و اذا المنیة انشبت اظفارها، اول در ذهنش اعتبار کرد که منیه حیوان درنده ای است، اما نگفته که المنیة سبُعٌ، لازمش را گفته است که انشبت اظفارها، اینجا هم شارع نگفته اعتبرت الیقین بالحدوث یقینا بالبقاء، لازم آن اعتبار را گفته که گسسته نکن یقین را به سبب شک، یعنی آقا این یقین در اعتبار من دارای یک جزءی است به نام یقین به بقاء، اگر بخواهی بناء بر بقاء این متیقن نگذاری این یقین اعتباری به بقاء را از یقین به حدوث جدا کرده ای، أجزاء یقین را از هم متشتت کرده ای.

این فرمایش یک نتیجه ای هم دارد وآن این است که استصحاب اعتبار الیقین بالحدوث یقینا بالبقاء هست که لابد قائم مقام قطع موضوعی هم می شود.

اقول: انصافا این فرمایش عرفی نیست، آقا اینکه اگر شارع وجود اعتباری اعتبار کند برای یقین به بقاء خوب اولویت دارد و مقدم است بر یقین تقدیری و فرضی، اما آیا این متعین می کند که حتما شارع وجود اعتباری قائل است برای یقین به بقاء؟ شاید مصلحت نبوده یقین اعتباری به بقاء اعتبار کند، اکتفا کرده در تصحیح صدق نقض به همین وجود تقدیری یقین.

شما می گوئید وجود اعتباری مقدم است بر وجود تقدیری، خوب اگر باشد، اما اگر نباشد چه، شما از کجا می گوئید وجود اعتباری هست؟ اگر وجود اعتباری بود او ملحوظ است ولی اگر نبود وجود تقدیری ملحوظ است و این کافی است برای تصحیح صدق نقض به نظر خود شما.

پس نفرمائید که ما کشف می کنیم وجود اعتباری یقین به بقاء را، و دیگر فرقی نمی کند که شک در مقتضی باشد یا شک در رافع، شارع اعتبار یقین به بقاء کرده است، نخیر از کجا؟ اگر یقین تقدیری هم مصحح اطلاق کلمه نقض است و این را شما قبول دارید الطهارة تنتقض بالحدث را شما مثال زدید، خوب شاید این صحیحه لا تنقض الیقین بالشک هم از این قبیل باشد.

وانصافا این استحسانها منشأ ظهور عرفی نمی شود، وما نه نیاز داریم به وجود اعتباری یقین به بقاء و نه وجود تقدیری یقین به بقاء.

جناب آقای سیستانی! آیا شما توجه دارید که فرمایشتان خلاف سیاق صحیحه زراره هم هست؟ لاینقض الیقین بالشک ابدا ولکن ینقضه بیقین آخر، در ینقضه بیقین آخر که دیگر ما یقین اعتباری به بقاء نداریم، همان یقین به حدوث وضوء را فرمود لاینقض الیقین بالشک، این را می گوئید کشف می کنیم که مراد این است که نقض نکند یقین اعتباری به بقاء وضوء را، اما ولکن ینقضه بیقین آخر اینکه دیگر نمی تواند برگردد به همان یقین اعتباری به بقاء، فرض این است یقین به حدث پیدا کرد یقین به نوم پیدا کرد، یقین اعتباری به بقاء وضوء نداریم.

{سؤال...جواب: گفت لاینقض الیقین بالوضوء بالشک ابدا و لکن ینقضه بیقین آخر یعنی اگر وضوء داشتی یقین کردی خواب رفته ای ینقض آن وضوء را با این خواب متیقن، ولی با خواب مشکوک لاینقض، خوب در مواردی که یقین به وضوء را با یقین به نوم نقض می کنید یقین اعتباری نداریم ما به بقاء وضوء، ما که می گوئیم هر دو صادق است گسسته شد یقین به وضوء با شک و گسسته شد یقین به وضوء با یقین به حدث، چون یقین امر مبرمی است عرفا صدق می کند گسسته شدن بعد از اینکه حیث حدوث وبقاء را ما لحاظ نکردیم}.

شاهد دیگر بر رد فرمایش آقای سیستانی این است که: در صحیحه ثانیه زراره می فرماید: انک کنت علی یقین من طهارتک فشککت، چی لحاظ شده است در این؟ کنت علی یقین من طهارتک یعنی یقین سابق به ذات طهارت، فشککت یعنی شک لاحق در ذات طهارت، آنوقت بعد می گوید ولیس ینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا، آقا صدرش یقین وجدانی به طهارت را گفت، فشککت شد شک وجدانی در طهارت، خوب ظاهر ولاینبغی لک ان تنقض الیقین بالشک ابدا این است که آن یقین وجدانی به طهارت را با این شک وجدانی در طهارت نقض نکن، ظاهرش این است، ظاهرش این است که صغری و کبری با هم تطابق دارند، انک کنت علی یقین من طهارتک شد یقین وجدانی سابق به طهارت، اینکه دیگر یقین اعتباری به بقاء نیست، و الا فعل را به شکل ماضی بیان نمی کرد، اینکه فعل را به شکل ماضی بیان کرد یعنی یقین سابق وجدانی به طهارت، فشککت یعنی شک لاحق وجدانی به طهارت، خوب ولیس ینبغیلک ان تنقض الیقین یعنی همان یقین وجدانی، بالشک هم یعنی بالشک الوجدانی، ابدا. پس این فرمایش درست نیست.

البته فرمایش محقق همدانی هم درست نیست، محقق همدانی ای محقق بزرگ یقین تقدیری دیگر چیست؟ می گوئید مقتضی متیقن برای بقاء یعنی مقتضی طهارت برای بقاء این سبب می شود که یقین هم مقتضی بقاء پیدا کند، چه ربطی به هم دارند؟ بعد که یقین مقتضی بقاء پیدا کرد می گوئید یقین تقدیری، آقا مقتضی متیقن لولا الرافع اثر می گذارد در بقاء متیقن، چه ربطی دارد به یقین، مگر مقتضی متیقن با مقتضی یقین یک چیز است؟ مقتضی متیقن که آن وضوء است که مقتضی طهارت است مالم یرفعه رافع، اما مقتضی یقین علم به سبب است و علم به تحقق شرط است و علم به عدم مانع است، مقتضی یقین صرف اینکه من می دانم مثلا آتش در اتاق هست آیا این مقتضی است که یقین پیدا کردم به سوختن پنبه؟ بله مقتضی سوختن پنبه هست اما بگویم یقین تقدیری هم دارم به سوختن پنبه؟ چه ربطی دارد، مقتضی سوختن پنبه عبارت از وجود آتش است، اما مقتضی یقین به سوختن پنبه که صرفا علم به وجود آتش نیست، بلکه علم به وجود آتش و علم به نزدیک بودن پنبه و خیس نبودن پنبه یعنی علم به شرط و عدم مانع، اینها کنار هم قرار می گیرند می شوند مقتضی یقین، و تامادامی هم که این مقتضی یقین هست یقین هست بعدش هم بقاءا هرگاه این مقتضی یقین از بین برود یقین از بین می رود، اینجور نیست که یقین از چیزهایی باشد که یبقی فی نفس المتیقن لولم یرفعه رافع، اینجوری نیست، یقین باید آنا فآنا تزریق بشود به متیقن، بقاءش هم نیاز به سبب دارد، مثل آتش نیست که بگوئیم آتش سبب سوختن پنبه است نیاز دارد به فقد مانع و تحقق شرط، یقین و علم هر آن باید مقتضی اش محقق شود، مقتضی یقین هم فقط مقتضی متیقن نیست بلکه علم به شرط و علم به عدم المانع باید کنار مقتضی متیقن قرار بگیرد یقین پیدا کنیم به تحقق طهارت، وقتی هم که شک کردیم در حدث مقتضی یقین تمام می شود، یقین مقتضی بقاء ندارد که ما بگوئیم وجود تقدیری برایش حساب می کنیم. این مطالب مطالب درستی نیست.

عمده همان است که عرض کردم، نقض الیقین بالشک همانطور که در قاعده یقین عرفی است، در استصحاب هم وقتی حیث حدوث وبقائش را لحاظ نکردیم شبیه قاعده یقین می گوئیم گسسته شد یقینم به روشنائی چراغ با شک در روشنائی آن، لاتنقض الیقین بالشک هم صادق است، و منشأ صدق نقض حیث ابرام و استحکام یقین است نه چیز دیگر، و این منشأ فرق بن علم و قطع با یقین است، که در علم و قطع حیث ابرام و استحکام اشراب نشده است در مفهوم علم و قطع، ولذا نمی گوئیم لاتنقض العلم لاتنقض القطع، می گوئیم لاتنقض الیقین، این راجع به این بحث.

ولذا تفصیل شیخ اعظم بین شک در مقتضی و شک در رافع درست نشد.

نیاز به آن روایات خاصه هم نداریم مثل روایت اسحق بن عمار "اذا شککت فابن علی الیقین" و حدیث اربعمأة "من کان علی یقین فشک فلیمض علی یقینه" تا کسی اشکال سندی یا دلالی کند.

یک نکته هم عرض کنم این بحث را تمام کنم: مرحوم آقای داماد فرموده اگر صحیحه اولی زراره را حساب کنید شاید موردش شک در رافع باشد، شک در مقتضی را نگیرد، چرا؟ برای اینکه صحیحه اولی زراره قبلش گفت شک در نوم داری تا یقین نکنی به نوم وضوء بر تو واجب نیست، چرا؟ چون تو یقین به وضوء داری و یقین را با شک نقض نکن، شاید مراد این باشد که لاینقض الیقین بالوضوء بالشک فی النوم، در موارد شک در مقتضی که اینطور نیست که یقین به شعله ور بودن چراغ را با شک در وزیدن باد بخواهیم نقض کنیم.

صحیحه ثانیه را قبول دارد که ظاهرش این است که لاتنقض الیقین بالطهارة بالشک فی الطهارة.

می گوئیم آقا صحیحه اولی هم ظاهرش این است که ولاینقض الیقین بالضوء بالشک فی الوضوء، ظاهرش وحدت متعلق یقین وشک است، قرینه اش این است که ذیلش گفته و لکن ینقضه بیقین آخر، چرا گفت یقین آخر؟ خوب یقین به وضوء با یقین به نوم حساب کنی دو تا یقین است یقین آخر نمی شود که، یقین آخر یعنی یقین آخری که خورده به همان متعلق یقین سابق، ولکن ینقض الیقین بالوضوء بیقین آخر فی الوضوء که تعلق گرفته است به ارتفاع وضوء، ولذا ظاهر صحیحه اولی هم وحدت متعلق یقین وشک، و وحدت متعلق یقین سابق و یقین لاحق است، و این نشان می دهد که معنای صحیحه اولی این نیست که لاتنقض الیقین بالوضوء بالشک فی النوم.

این راجع به ان تفصیل مرحوم شیخ.

انشاء الله بعد از تعطیلات تابستانی که ما دعا می کنیم همه تان موفق و مؤید و با سلامتی و خوشی و نصرت اسلام و مسلمین در همه بلاد اسلامی باشید، انشاء الله از روز شنبه 13 شهریور اگر توفیقی باشد در خدمتتان هستیم.

اللهم کن لولیک الحجة بن الحسن صلواتک علیه وعلی آبائه، فی هذه الساعة وفی کل ساعة، ولیا و حافظا وقاعدا و ناصرا ودلیلا و عینا حتی تسکنه ارضک طوعا و تمتعه فیها طویلا.

و صلی الله علی محمد وآله الطاهرین.